

تحلیل تطبیقی اشعار اجتماعی برتولت برشت و احمد شاملو

مریم شریفیان^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان،
گرگان، ایران

محمد رضا دیری^۲

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان، گرگان، ایران

افسانه صحتی گرگانی^۳

مربی زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان، گرگان، ایران
(تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۲۱، تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۱۹)

چکیده

این پژوهش در گستره ادبیات تطبیقی و براساس مکتب فرانسه، به بررسی و مقایسه اشعار اجتماعی احمد شاملو، شاعر مشهور معاصر ایرانی و برتولت برشت، شاعر، نویسنده و نظریه پرداز نام‌آور تئاتر می‌پردازد. این دو شاعر با زبانی ساده و روان و با نگاهی انسانی به مسائل اجتماعی خود نگرستند و این مهم در شعرشان نمایان است. شیوه کار در این پژوهش، از نوع بنیادین و به صورت کتابخانه‌ای و سندکاوی است که با ارائه نمونه مثال‌ها به تحلیل تطبیقی هشت مفهوم اجتماعی از جمله انسان، آزادی، عدالت، وطن، عشق، زن، ظلم و مرگ در سروده‌های شاملو و برشت پرداخته شد و این نتیجه به دست آمد که شعرهای احمد شاملو و برتولت برشت، بیانگر دردها و آلام جامعه انسانی‌اند. آنان با درون‌مایه اجتماعی شعر خود، موجب تحریک اندیشه، احساس و تخیل می‌شوند تا جامعه بیماری را از خواب غفلت بیدار کنند که تشنه مفاهیمی مانند آزادی، عشق، عدالت، ظلم‌ستیزی و... است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل تطبیقی، سمبولیسم اجتماعی، شعر اجتماعی، مکتب فرانسه، مؤلفه‌های شعر اجتماعی.

۱. تلفن: ۰۱۷۱-۲۳۲۲۸۳۷، دورنگار: ۰۱۷۱-۴۴۳۱۵۱۱، E-mail: maryam.sharifyan@yahoo.com

۲. تلفن: ۰۱۷۱-۲۳۲۲۸۳۷، دورنگار: ۰۱۷۱-۴۴۳۱۵۱۱، E-mail: drdeiri@gmail.com

۳. تلفن: ۰۹۱۱۳۷۷۷۶۷، دورنگار: ۰۱۷۱-۴۴۳۱۵۱۱، E-mail: rdsalehi@yahoo.com

مقدمه

ادبیات تطبیقی، دانشی است که در آن عناصر مشترک ادبیات کشورهای مختلف بررسی می‌شود. در واقع، ادبیات تطبیقی، تصویر و بازتاب ادبیات و فرهنگ ملتی در ملت یا ملت‌های دیگر و به‌نوعی دادوستدی فرهنگی است.

شعر اجتماعی، سروده‌ای است که در میان توده‌های مردم نفوذ می‌کند و بر رفتارهایشان اثر می‌گذارد. شعری است که دربارهٔ مردم، از زبان مردم و برای مردم سروده می‌شود. شعر اجتماعی به نقد و بررسی اوضاع و احوال محیطی، فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد و تصویرگر واقعی زندگی اجتماعی آفرینندگان آن است و خاستگاه و ویژگی‌هایی، اجتماعی و انسانی دارد. «شعر اجتماعی، شعر جامعه‌گرا و انسان‌مدار است که به بیان آرمان‌های جمعی مردم می‌پردازد و ریشه در حس دردمندی اجتماعی و بشری دارد و البته با شاعر، ذاتی و درونی است» (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

شاملو دربارهٔ شعر اجتماعی می‌گوید: «بعضی‌ها فکر می‌کنند شعر اجتماعی یا هر هنر اجتماعی، یعنی هنری که بازگوکنندهٔ زندگی مردم پایین‌تر باشد، این شده معنی شعر اجتماعی؛ بنابراین هر چرت و پرتی را از این زاویه مطرح کنیم یعنی شاعری اجتماعی هستیم. برای من قضیه به‌این شکل نیست» (پاشایی، ۱۳۸۲: ۷۸۱).

در قرن معاصر، بسیاری از شاعران به شعرهای اجتماعی روی آوردند و با دیدی واقع‌بینانه به دردها و بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه موضع‌گیری کردند. در این رهگذر، احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹ ش) و برتولت برشت (۱۸۹۶-۱۹۵۶ م) به‌عنوان دو تن از بزرگ‌ترین ادبای معاصر دو قلمرو پهن‌اور ادب فارسی و آلمانی، جایگاه ویژه و ممتازی دارند. این دو شاعر در حیطهٔ شاعران سمبولیسم اجتماعی قرار دارند. دغدغهٔ اصلی هر دو، مسائل مربوط به اجتماع و مردم زمانشان بود.

این پژوهش، در حیطهٔ ادبیات تطبیقی، به بررسی و مقایسهٔ اشعار اجتماعی دو شاعر نامدار ایران و آلمان، احمد شاملو و برتولت برشت می‌پردازد. موارد زیر، دلایل اهمیت و ضرورت اجرای این تحقیق است:

آشنایی ایرانیان با اشعار اجتماعی آلمانی؛

آشنایی با وجوه افتراق و اشتراک اشعار اجتماعی ملت‌های ایران و آلمان با کاوشی در سروده‌های دو شاعر بزرگ اجتماعی‌سرای این دو ملت؛

میزان اثرپذیری احمد شاملو و برتولت برشت از حوادث بزرگ اجتماعی عصر خود. بررسی مؤلفه‌های اشعار اجتماعی احمد شاملو و برتولت برشت و همچنین تطبیق آن‌ها از پرسش‌های اصلی این تحقیق است. بررسی کتاب‌ها و جست‌وجوی اینترنتی در پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های منتشرشده نشان داد تاکنون هیچ‌گونه تحقیقی با محوریت تحلیل تطبیقی شعر برتولت برشت و احمد شاملو انجام نگرفته است. در این مقاله، با ارائه نمونه مثال‌ها، به تحلیل تطبیقی هشت مفهوم اجتماعی از جمله: انسان، آزادی، عدالت، وطن، عشق، زن، ظلم و مرگ در سروده‌های شاملو و برشت پرداخته می‌شود:

انسان در اشعار شاملو و برشت

انسان و انسان‌اندیشی، بخش عمده‌ای از اشعار شاملو و برشت را تشکیل می‌دهد. هر دو شاعر دو چهره متفاوت را از انسان در شعرشان ترسیم کرده‌اند؛ یکی انسان تحت سلطه و دیگری انسان مبارز. انسان شعر آن‌ها، انسانی عام است که همه افراد را دربرمی‌گیرد. «انسانی که شاملو در شعرهایش از او سخن می‌گوید، وجود شکوهمندی است که مالک جهان است و مقتدرانه سعی می‌کند سکان این جهان دیوانه را به دست گیرد، اما این انسان گاه در چنبره فقر و خشونت و ستم، اقتدار و آزادی خود را از دست می‌دهد و دیگر صاحب آن شوکت خداگونه نیست. پس به ناچار، تحقیرشده و رهاشده می‌ماند و نومیدانه سعی می‌کند موقعیت و جایگاه از دست‌رفته‌اش را به دست بیاورد» (قنبری، ۱۳۹۰: ۱۵).

«نخستین که در جهان دیدم

از شادی غریو برکشیدم:

«منم، آه

آن معجزت نهایی

بر سیاره کوچک آب و گیاه!»

آن‌گاه که در جهان زیستم

از شگفتی بر خود تپیدم:

میراث‌خوار آن سفاهت ناباوربودن

که به چشم و به گوش می دیدم و می شنیدم!
 چندان که در پیرامن خویشتن دیدم
 به ناباوری گریه در گلو شکسته بودم:
 بنگر چه درشتناک تیغ بر سر من آخته
 آن که باور بی دریغ در او بسته بودم.
 اکنون که سراچهٔ اعجاز پس پشت می گذارم
 به جز آه حسرتی با من نیست:
 تبری غرقهٔ خون
 بر سکوی باور بی یقین و

باریکهٔ خونی که از بلندای یقین جاری ست» (شاملو، ۱۳۹۱: ۱۰۴۸).

دنیای انسان‌های برشت نیز پایدار نیست و در آن شکست خوردگان امروز، پیروزمندان فردا و افتادگان حال، سرافرازان آینده‌اند. آن‌ها درست هنگامی که بنای آرمان‌ها فرو می‌ریزد، از جای برمی‌خیزند:

«دیشب در خواب

توفان سهمناکی دیدم

که خود را به پایه‌های بنا زد

و الوارها را در هم شکست

و تیر آهن را فرو کوبید،

اما آنچه از چوب ساده بود

سر فرو آورد و بر جای ماند» (رهنما، ۱۳۸۰: ۶۵).

اما در شعر شاملو و برشت تفاوت نگاه به انسان نیز وجود دارد. «انسان در شعر شاملو موجودی است که در شرایطی جبری اسیر است و برای شکستن این جبر و رهاشدن از اسارت زندگی روزمره، به همفلس و شریکی نیاز دارد» (قنبری، ۱۳۹۰: ۱۶).

«... زمین

مرا و تو را و اجداد ما را به بازی گرفته است.

و اکنون

به‌انتظار آنکه جاز شلختهٔ اسرافیل آغاز شود

هیچ به از نیشخندزدن نیست.

اما من آن‌گاه نیز بخواهم جنبید

حتی به‌گونهٔ حلاجان

چرا که میان تمامی سازها

سرنا را بسی ناخوش می‌دارم» (شاملو، ۱۳۹۱: ۴۸۶).

اما برشت، انسان را مجبور نمی‌داند، بلکه او را موجودی مختار می‌بیند که بختکی به نام «سرنوشت» بر او مستولی نیست و همه‌چیز در چنبرهٔ قدرت اوست. در نگاه برشت، چیزی وجود ندارد که انسان قادر به رهبری آن نباشد. در واقع، برشت انسان را «سرنوشت انسان» می‌شناسد و او را در تعیین سرنوشت خود مسئول می‌داند و از انسان می‌خواهد که با چشم باز در مسیر زندگی گام بردارد:

«... مردم عزیز به پایان کار بیندیشید

علم از مرز می‌گریزد

ما که تشنهٔ دانستنیم،

ما، یعنی او و من، در این سوی می‌مانیم.

شما چراغ دانش را فروزان نگه دارید

به‌کارش بگیرید و بد به‌کارش مگیرید،

تا مبادا فرو افتد و همهٔ ما را بسوزاند،

آری همهٔ ما را» (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۷۲).

تأکید بر آزادی در اشعار شاملو و برشت

آزادی مانند سرودی است که همواره در شعر شاملو و برشت جلوه می‌کند و هر دو شاعر، اعتراض خود را از گرفتن حق آزادی از مردم بیان می‌کنند. آن‌ها از مردم می‌خواهند که در برابر بیدادگری‌ها برخیزند و به سکوت تن در ندهند.

آزادی و رهایی بشر از زیر یوغ ستم و نابرابری و تقلیل مراتب‌های انسان معاصر در شعر شاملو، نمود گسترده‌ای دارد. تولد در خانواده‌ای نظامی، خفقان و استبداد دوران شاهنشاهی، نابرابری‌ها، به‌زندان افتادن‌های پی‌درپی و خبر تیرباران رزمندگان راه آزادی، موجب تقویت روحیهٔ آزادی‌خواهی در وجود شاملو شد.

«تو می باید خامشی بگزینی

به جز دروغت اگر پیامی

نمی تواند بود،

اما اگر ت مجال آن هست

که به آزادی

نالهای کنی

فریادی در افکن

و جانت را به تمامی

پشتوانه پرتاب آن کن!» (شاملو، ۱۳۹۱: ۷۷۰)

برتولت برشت نیز منادی آزادی است. او که تجربه تلخ زندگی در دوران هیتلر و تبعید طولانی مدت را چشیده است، پیوسته آزادی را در اشعارش تکرار کرد. او با نگاهی عمیق به معضلات جامعه‌ای که در آن می زیست، عمق فاجعه را درمی یابد و بر آن انگشت می گذارد و بسیار رندانه از فقدان آزادی در کشورش سخن می گوید، به گونه‌ای که خواننده را نیز همراه خود به اعماق جامعه بدون آزادی می برد:

«به تو می گویم:

رد پا را پاک کن!

آنچه را که همیشه گفته‌ای، دیگر باز مگو

اندیشه‌ات را اگر در دیگری یافتی،

انکار کن!

آن که امضایی نداده،

آن که عکسی نینداخته

آن که همراهی نکرده،

آن که لب به سخن ننگشوده

چگونه ممکن است گرفتار آید؟

رد پا را پاک کن!» (حسن خانی، ۱۳۸۴: ۲۳۷)

هدف عمده شاملو از طرح آزادی، آزادی در اندیشه است. از دیدگاه او، آزادی با پی بردن به

سرآزادگی در زندگی حاصل می شود:

«جهان عبوس را به قواره همت خود بریدن است
آزادگی را به شهامت آزمودن است و
رهایی را اقبال کردن
حتی اگر زندان
پناه ایمن آشیانه است
و گرم جای بی خیالی سینه مادر
حتی اگر زندان
بالش گرمی است
از بافه عنکبوت و تارک پیله» (شاملو، ۱۳۹۱: ۸۰۱).

آنچه بیش از همه بر تولت برشت بر آن تأکید می‌کند نبودن آزادی دائمی بین آحاد ملت است. او بر این باور است که آزادی زمانی سودمند است که همگان آزاد باشند:

«آزادی را چه سود
هنگامی که آزادگان، باید میان اسیران زندگی کنند؟...
به جای خود آزادبودن، بکوشید
چنان سامانی بدهید، که همگان آزاد باشند
و به عشق‌ورزی به آزادی نیز
نیازی نباشد» (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۲۴۸).

دغدغه عدالت در اشعار شاملو و برشت

عدالت در اشعار هر دو شاعر به‌عنوان دردی عظیم و درخور اعتناست. مشاهده درد و رنج‌های بشری، دغدغه همیشگی آنان است و همواره به انسانی می‌اندیشند که در سایه بی‌عدالتی، از زندگی بهره‌ای جز درد و رنج و آزرده‌گی نصیبشان نشده است. آن‌ها به‌هیچ‌عنوان دورماندن انسان را از عدالت نمی‌پذیرند و همواره مردم را به مبارزه با بی‌عدالتی فرامی‌خوانند و خود نیز لحظه‌ای از تلاش و مبارزه دست برنمی‌دارند.

شاملو با مشاهده آثار بی‌عدالتی در تاریخ و جامعه خویش و تجربه‌ای که خود از آن دارد، مردم را به مبارزه با بی‌عدالتی فرامی‌خواند، درحالی‌که خود لحظه‌ای از تلاش و مبارزه دست نمی‌کشد:

«در زیر تاق عرش، بر سفره زمین
 در نور و در ظلام
 در های وهوی و شیون دیوانه‌وار باد
 در چوبه‌های دار
 در کوه و دشت و سبزه
 در لجه‌های ژرف، تالاب‌های تار...
 هر جا که رنج می‌برد انسان ز روز و شب
 هر جا که بخت سرکش فریاد می‌کشد
 هر جا که درد روی کند سوی آدمی
 هر جا که زندگی طلبد زنده را به رزم،
 بیرون کش از نیام
 از زور و ناتوانی خود هر دو ساخته
 تیغی دو دم» (باقی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

برشت نیز مانند شاملو در زمانه‌ای زندگی می‌کند که ارزش‌های انسانی فنا شده است. او مردم را به تلاش برای پختن نان عدالت دعوت می‌کند:

«...»

به‌روزگار سختی و شادمانی.
 مردمان به‌نان روزانه و
 سالم عدالت نیازمندند.
 پس اکنون که نان عدالت تا بدین حد اهمیت دارد
 دوستان! چه کس باید آن را بپزد؟
 چه کس نان دیگر را می‌پزد؟
 نان عدالت را نیز چون هر نان دیگری
 باید مردمان خود بپزند.
 فراوان و در دسترس و روزانه» (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

وطن‌گرایی در اشعار شاملو و برشت

هر دو شاعر در قبال وطن خود، که زیر بار هجوم دشمن است رسالتی قائل‌اند. عشق به وطن در شعر شاملو برجسته‌تر است، به طوری که شاملو حتی در غربت نیز لحظه‌ای از یاد وطن غافل نماند، اما برشت به دلیل جنایت نازی‌ها گاهی از کشورش دلسرد شد.

هرچند ممکن است در اشعار شاملو و برشت وطن با دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده باشد، اما یکی از تصاویر اجتماعی است که در شعر هر دو به وضوح نمایان است.

شاملو هر کجا که باشد باز هم به فکر میهن و سرزمین خویش است، به طوری که عشق به وطن موجب می‌شود تا فریادش حتی در غربت هم برای مملکتش به صدا درآید:

«بگذار بر زمین خود بایستم

بر خاکی از براده‌الماس و رعشه‌درد.

بگذار سرزمینم را

زیر پای خود احساس کنم

و صدای رویش خود را بشنوم:

رپ رپه‌طبل‌های خون را

در چیتگر

و نعره‌پیرهای عاشق را

در دیلمان» (شاملو، ۱۳۹۱: ۸۱۰).

اما برشت را کمتر در چنین حالتی می‌یابیم. به گفته خودش: «پانزده سال که در تبعید بود هرگز افسوس نخورد که چرا نمی‌تواند در ولایتش یا در برلین باشد. چون نازی‌ها همه سرزمینش را با جنایت آلودند» (فریش، ۱۳۸۵: ۲۴۷).

او در شعری با نام «آلمان ۱۹۳۳» اوضاع کشورش را در دوره هیتلر چنین توصیف می‌کند:

«ای آلمان، مادر رنگ‌باخته!

چگونه آلوده به لجن

در میان مردم نشسته‌ای،

و در جمع آلودگان تردامن

بیش از دیگران، چشمگیری؟

از پسرانت، آن که درمانده‌تر است،

از پای درآمده.
و فرزندان دیگرت به روی او دست بلند کرده‌اند.
و این راه، اینک، همه می‌دانند

...

اینک همه می‌بینند
گوشه پیراهن به خون آغشته‌ات را پنهان می‌کنی،
که آغشته به خون عزیزترین
فرزند است...» (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

معشوق در شعر احمد شاملو و برتولت برشت

عاشقانه‌های شاملو و برتولت برشت موارد اشتراک زیادی دارند. معشوق در اشعار این دو شاعر موجودی خیالی و دست‌نیافتنی نیست، بلکه کسی است که در همه‌حال در زندگی و تبعید همدوش آن‌هاست. عاشقانه‌های آن‌ها، پدیده‌ای پیچیده و ماندگار است که در آن عاشق و معشوق محو یکدیگر شده‌اند، بدون آنکه بر همدیگر غالب شوند.

یگانگی و اتحاد و پیوند با معشوق در شعر شاملو تا حدی است که گویی شاملو و معشوقش یکی شده‌اند تا با یک دهان زیباترین سرود را سر دهند و با شعله عشق بر شکست‌ها چیره شوند:

«من و تو یکی دهانیم

که با همه آوازش

به زیباترین سرودی خواناست

من و تو یکی دیدگانیم

که دنیا را هر دم

در منظر خویش

تازه‌تر می‌سازد

...» (شاملو، ۱۳۹۱: ۴۵۸).

این یگانگی و پیوند با معشوق در شعر برشت نیز مشاهده می‌شود. برشت همراه معشوقش و در پیوند با او گاهی چنان گره می‌خورد که گویی یکی بی‌دیگری ناقص است و عاشق و معشوق دو نیمه از یک روح‌اند:

«غم تو، غم من بود
غم من، غم تو
اگر تو یک شادی با خود نداشتی
من خود هیچ نداشتیم» (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۹۰).

شخصیت زن در اشعار شاملو و برشت

زن در شعر شاملو و برشت دارای شخصیت متفاوتی است و دیگر ابزار و اسبابی در خدمت تمایلات و امیال مرد نیست؛ بلکه موجودی است پاک سرشت که برای رسیدن به حقوق خود مبارزه می‌کند.

با وجود همه تلاش‌هایی که شاملو برای درک روشنفکرانه هویت زن کرد، باز هم دید و نگاهی سنتی و شرقی به هویت زن دارد.

«من آنجا بودم،

در گذشته

بی سرود

با من رازی نبود

نه تبسمی

نه حسرتی.

به مهر

مرا

بیگاه

در خواب دیدی

و با تو

بیدار شدم» (شاملو، ۱۳۹۱: ۸۳۶).

اما «زن» در شعر برشت مرتبه‌ای دیگر می‌یابد. در شعر او زن دیگر موجودی فروتر نیست که در خدمت مرد باشد، بلکه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، همراه و همدوش مرد است. «برشت با توجه ویژه به نقش زن و مادر در بسیاری از آثارش، شاید این نکته را گوشزد می‌کند؛ جنسی که از او به‌عنوان جنسی ضعیف یاد می‌شود، چقدر توانایی دارد و همین جنس به‌ظاهر ضعیف استعداد انجام‌دادن چه کارهای بزرگی را دارد» (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۶۳).

زن در اشعار برشت حضوری جدی دارد. در شعر او برخلاف شعر شاملو قهرمانان و مبارزان زن بسیاری به چشم می خورد. زنانی چون مده آفون لودز، رزا لوکزامبورگ، سیمون ماشار، ژاندارک و... که هریک از آن‌ها به نوبه خود نقش مهم و سرنوشت‌سازی را در کشورشان ایفا کردند.

مهم‌ترین شخصیت زن و به گفته شاملو «همچراغش» در زندگی کسی نیست جز آیدا که همسر سوم اوست. آیدا برای شاملو مانند پری در قالب آدمی است و حضورش مسبب رهایی شاملو از تمامی گناهان است:

«ای پری‌وار در قالب آدمی

که پیکرت جز در خلوارۀ ناراستی نمی سوزد!

حضورت بهشتی است

که گریز از جهنم را توجیه می کند،

دریایی که مرا در خود غرق می کند

تا از همه گناهان و دروغ شسته شوم

و سپیده دم با دست‌هایت بیدار می شود» (شاملو، ۱۳۹۱: ۴۹۸).

«هلنه وایگل» همسر سوم برشت، در زندگی او همان نقش «آیدا» را در زندگی شاملو ایفا کرد. او تا آخر عمر برشت، همراه و همکارش بود و نقش‌های بسیاری را خلاقانه در نمایش‌های برشت بازی کرد.

برشت در شعری احساس خود را نسبت به هلنه چنین بیان می کند:

«انسان قابل اطمینانی که دهان پلیس را

چفت می کند و بی محابا سرپناهی

با سقف گاهی می سازد

و چهره خانه‌اش رو به جنوب است

صمیمی و فهمیده

و چه دوستانه است با کودکان و چه

خوب درکشان می کند

این خوش قلب» (فریش، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

کوکب عراقی، مادر شاملو، نخستین زنی است که در شعرش نمود پیدا می کند. زنی که

به گفته خودش تا صبح نالید تا او را به دنیا آورد (شاملو، ۱۳۹۱: ۳۱۶). همچنین، نخستین زن در زندگی برشت، مادرش بود، کسی که به گفته خودش: «دیر زمانی پیش‌تر، در بطنش، در جنگل‌های سیاه بود» (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۳۸).

به‌طور کلی می‌توان گفت زنان در اشعار برشت حضوری جدی و پررنگ دارند و به‌عنوان قهرمانان و مبارزان سیاسی جامعه از آن‌ها یاد می‌شود، اما حضور زنان مبارز در اشعار شاملو مشاهده نمی‌شود و این شاید به دلیل ذهنیت مردسالاری شاملو باشد. هرچند در واقعیت هم به‌علت فرهنگ جامعه ایرانی، کمتر به زنان فرصت حضور در عرصه‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی داده شد و شاملو در واقع نتوانست مصداقی عینی برای وجود زنان مبارز پیدا کند تا در شعرش متبلور سازد.

ظلم‌ستیزی در اشعار شاملو و برشت

شاملو و برشت از ظلم و ستم به مردم رنج می‌برند و شعرشان فریاد مظلومیت سرزمین مادری‌شان است. آنان با گنجاندن مفاهیم جور و ستم و مبارزه با ظالمان در شعرشان، اقشار مختلف مردم را به ظلم‌ستیزی دعوت می‌کنند. شاملو از برج تاریک اشعار شبانه‌اش بیرون می‌آید و مردم را به قیام دعوت می‌کند و به آن‌ها می‌گوید:

«استادان خشم من ای استادان درد کشیده خشم!

من از برج تاریک اشعار شبانه بیرون می‌آیم

و در کوچه‌های پرنفس قیام

فریاد می‌زنم.

من بوسه رنگ‌های نهان را از دهانی دیگر

بر لبان احساس خداوندگاران درد خویش

جای می‌دهم» (شاملو، ۱۳۹۱: ۲۴۹).

از دیدگاه برشت، بزرگ‌ترین بدبختی آدمی این است که در برابر ستم جرأت طغیان را از دست بدهد. برشت نیز خلق را به مبارزه و خشم‌گرفتن بر ظلم و بیداد فرامی‌خواند، زیرا او معتقد است:

«خشم، بر ضد بیداد

فریاد را رساتر می‌کند» (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۲۲).

پذیرش مرگ در اشعار شاملو و برشت

به موازات زندگی انسان شعر شاملو و برشت، مرگ در حرکت است و سایه آن از انسان دور نیست. مرگ از دیدگاه این دو شاعر، اجتناب‌ناپذیر و حرکت در سراسیمگی تند آن، امری قطعی است و چاره‌ای جز پذیرش و موافقت با آن وجود ندارد.

«اشتغال شاملو به مقوله مرگ نه از سر شیفتگی به آن، بلکه نتیجه نفرت او از آن است. او مرگ را دشمن می‌دارد، چراکه مرگ بدیل بی‌منازع زندگی است و در غیاب زندگی و انسان، هستی بی‌معنا می‌ماند» (علایی، ۱۳۷۳: ۴).

«... آری، مرگ

انتظاری خوف‌انگیز است؛

انتظاری

که بی‌رحمانه به طول می‌انجامد

مسخی است دردناک

که مسیح را

شمشیر به که می‌گذارد...» (همان: ۵۳۶).

ناامنی، فقر، زندان، ناکامی و دربه‌دوری‌هایی که شاملو در زندگی‌اش تجربه کرد، مرگ را در نظرش به موجودی وحشتناک تبدیل کرد و زندگی را نیز برایش دشوار کرد. اگر زندگی شاملو روندی دیگر داشت، او هرگز به چنین نگرشی درباره مرگ نمی‌رسید.

«مرگ برحسب شرایطی ویژه و به بهانه‌های گوناگون در شعر شاملو سه چهره متفاوت به خود می‌گیرد (چهره قابل تحمل و پذیرفتنی، چهره منفی و منفور و چهره حقیر و خوار). در اشعار مبارزه‌جویانه شاملو، می‌توان شاهد نوعی برخورد مثبت و آشتی‌جویانه با مرگ بود. مرگ را در اشعاری از او می‌توان یافت که به چهره یک مترسک در نظر می‌آید» (شریعت کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۸۶).

«جایی پنهان در این شب قیرین

استاده به‌جا، مترسکی باید؛

نش چشم، ولی چنان که می‌بیند

نش گوش، ولی چنان که می‌پاید.

بی‌ریشه، ولی چنان به‌جا ستوار

کش خود به تبر کنی ز جای، الاک.

...

آری، همه شب یکی خموش آنجاست

با خالی بود خویش رودررو.

گر مشعله نیز می کشد عابر

ره می نبرد که در چه کار است او» (شاملو، ۱۳۹۱: ۸۰۷).

در شعر برشت نیز مرگ پدیده‌ای است که تنها راه مقهور کردنش موافقت با آن است. او می‌گوید: «اگر می‌خواهید مردن را مقهور کنید، تنها هنگامی مقهورش توانید کرد که مردن را بشناسید و موافق باشید با مردن» (برشت، ۱۳۵۹: ۶۹).

«از چنگ کوسه‌ها در رفتم

ببرها را ناکار کردم

ساس‌ها

مرا جویدند» (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

از دیدگاه برشت، مرگ پدیده تلخی است که اراده انسان در آن نقشی ندارد، بلکه مانند معشوقی که خودش یارش را انتخاب می‌کند، انسان را در چنگال خویش دارد:

«دوشیزگان جوان زیر درختان دهکده

یاران خود را برمی‌گزینند

مرگ هم

بر می‌گزیند» (همان: ۱۱۶).

از نظر برشت مرگ لازمه پایداری و ثبات دنیا و جهان مادی است:

«اگر تا ابد می‌ماندیم

هرچه هست دگرگون می‌گشت

از آنجاکه جاودان نیستیم،

بسا چیزها که دست نخورده می‌مانند» (همان: ۲۳۴).

نتیجه

احمد شاملو و برتولت برشت دو شاعر تصویرپردازند که از شعر به‌عنوان ابزاری برای بیدارسازی

جامعه خفته خود بهره بردند. این دو شاعر و منتقد اجتماعی با نگاهی تیزبین، اما گاهی با صراحت و گاهی در لفافه، به کمک نماد و سمبل تا اعماق جامعه انسانی پیش رفتند و آن را کاویدند.

نتایج در این تحقیق نشان می‌دهد اشعار شاملو و برشت مملو از تصاویر اجتماعی است و مشابهت‌های فراوانی در شعر این دو شاعر دیده می‌شود. اشعار آن‌ها بیانگر موقعیت اجتماعی و ویژگی‌های سرزمینی است که این دو شاعر در آن زیستند و زمینه اصلی شعرشان از عواطف ناشی از تأثیرات اجتماعی ایجاد می‌شود.

شاملو و برشت بدون تأثیر و تأثری با یکدیگر، دارای نوعی وحدت فکری و آرمان‌های مشترک فرهنگی-اجتماعی‌اند. می‌توان گفت زمان زندگی این دو شاعر از دیدگاه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، همسانی‌هایی داشت که به شکل‌گیری اندیشه‌های مشابهی منجر شد. احمد شاملو در ایران، مانند برتولت برشت در آلمان، در برهه‌ای حساس و پر آشوب زیست. برشت تحت تأثیر جنگ جهانی بود و شاملو نیز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جنگ جهانی دوم را تجربه کرد.

انسان و انسان‌اندیشی، بخش عمده‌ای از اشعار شاملو و برشت را تشکیل می‌دهد. هر دو شاعر دو چهره متفاوت از انسان را در شعرشان ترسیم کردند؛ یکی انسان تحت سلطه و دیگری انسان مبارز. انسان شعر آن‌ها، انسانی عام است که همه افراد را دربرمی‌گیرد. در شعر شاملو و برشت تفاوت در نگاه به انسان نیز وجود دارد. انسان شعر شاملو، موجودی است که در شرایط جبری اسیر است، اما برشت، انسان را موجودی مختار می‌بیند که سرنوشت بر او مستولی نیست.

آزادی مانند سرودی است که همواره در شعر شاملو و برشت جلوه می‌کند و هر دو شاعر، اعتراض خود را از گرفتن حق آزادی از مردم بیان می‌کنند. آن‌ها از مردم می‌خواهند که در برابر بیدادگری‌ها برخیزند و به سکوت تن در ندهند.

عدالت در اشعار هر دو شاعر به‌عنوان دردی عظیم و درخور اعتناست. مشاهده درد و رنج‌های بشری، دغدغه همیشگی آنان است و همواره به‌انسانی می‌اندیشند که در سایه بی‌عدالتی، از زندگی بهره‌ای جز درد و رنج و آزرده‌گی نصیبش نشد. آن‌ها به‌هیچ‌عنوان دورماندن انسان را از عدالت نمی‌پذیرند و همواره مردم را به مبارزه با بی‌عدالتی فرامی‌خوانند و خود نیز لحظه‌ای از تلاش و مبارزه دست برنمی‌دارند.

هر دو شاعر در قبال وطن خود، که زیر بار هجوم دشمن است، رسالتی قائل اند. عشق به وطن در شعر شاملو برجسته تر است، به طوری که شاملو حتی در غربت نیز لحظه‌ای از یاد وطن غافل نماند، اما برشت به دلیل جنایت نازی‌ها گاهی از کشورش دلسرد می‌شد.

محبوب و معشوق در شعر معاصر جلوه زمینی و حضوری عینی پیدا کرد و این امر در شعر شاملو و برشت نیز به چشم می‌خورد. معشوق در شعر آنان موجودی خیالی و دست‌نیافتنی نیست، بلکه دارای ماهیتی انسانی و چهره‌ای عینی و ملموس است. هر چند عاشقانه‌های آن‌ها، پدیده‌ای پیچیده و ماندگار است که در آن عاشق و معشوق محو یکدیگر می‌شود، بدون آن که بر یکدیگر غالب شوند. در واقع، شاملو و برشت، عشق و معشوق را نهایی‌ترین سرپناه برای نابسامانی‌های روح خود می‌دانند.

زن در شعر شاملو و برشت دارای شخصیت متفاوتی شد و دیگر ابزار و اسبابی در خدمت تمایلات و امیال مرد نیست، بلکه موجودی است پاک‌سرشت که برای رسیدن به حقوق خود مبارزه می‌کند. زنان در اشعار برشت حضوری جدی و پررنگ دارند و به‌عنوان قهرمانان و مبارزان سیاسی جامعه از آن‌ها یاد می‌شود، اما حضور زنان مبارز در اشعار شاملو مشاهده نمی‌شود و این شاید به دلیل ذهنیت مردسالاری شاملو باشد. هر چند در واقعیت هم به‌علت فرهنگ جامعه ایرانی، کمتر به زنان فرصت حضور در عرصه‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی داده شد و شاملو در واقع نتوانست مصداق عینی برای وجود زنان مبارز پیدا کند تا در شعرش متبلور سازد.

هر دو شاعر از ظلم و ستم به مردمشان رنج می‌برند و شعرشان فریاد مظلومیت سرزمین مادری‌شان است. آنان با گنجاندن مفاهیم جور و ستم و مبارزه با ظالمان در شعرشان، اقشار مختلف مردم را به ظلم‌ستیزی دعوت می‌کنند.

به موازات زندگی انسان شعر شاملو و برشت، مرگ در حرکت است. مرگ از دیدگاه این دو شاعر، اجتناب‌ناپذیر است که حرکت در سراسیمگی تند آن، امری کاملاً قطعی است و چاره‌ای به‌جز پذیرش و موافقت با آن وجود ندارد.

به‌طور کلی می‌توان گفت، شعرهای احمد شاملو و برتولت برشت، بیانگر دردها و آلام جامعه انسانی است. آنان با درون‌مایه اجتماعی شعر خود، موجب تحریک اندیشه، احساس و تخیل می‌شوند تا جامعه بیماری را که تشنه مفاهیمی مانند آزادی، عشق و... است، از خواب غفلت بیدار کنند.

Bibliography

- Abdolahi, Ali & Ali Ghazanfari. (1389/2011), *Hargez Magoo Hargez (Never Say Never)*, Tehran: Gol Azin Publications
- Alaei, M. (1373/1995), *Ashoobe Shabnam (Unrest Dew)*, Tehran: Farhange Toseh journal, no.47
- Baghinejad, A. (1387/2009), *Ensangeraei Dar She're Shamlou (Humanism in Shamlou's poetry)*, orumieh: Islamic Azad University Publications
- Bertolt, Bresht. (1359/1981), *Namayesh Namehaye Amoozeshi (Educational drama)*, Translation, Faramarz Behzad, Bahram Habibi & Ardeshir Mojtahedi, Tehran: Kharazmi Publications
- Frisch, Max & Werner Heshti. (1385/2007), *Bertolt Brecht Dar Ghabe Aksha Va Labelaye Kalamat (Bertolt Brecht in The framed pictures And amidst words)*, Translation: Jahanshahi Jahed, Tehran: Akhtaran Publications
- Ghanbari, Reza. (1390/2012), *She'rei Ke Zendegist (A Poet's Life)*, Tehran: Sales Publications
- Hasankhani, Parvin. (1384/2006), *Zendegi Asar va Andishehaye Bertolt, Bresht (Life, Works, Ideas of Bertolt Brecht)*, Tehran: moalef Publications
- Hasanli, Kavooos. (1383/2005), *Goonehaye Noavari Dar She're Moasere Iran (Types of innovation in Iranian Contemporary Poetry)*, Tehran: Sales Publications
- Pashaei, Askari. (1382/2004), *Name Hameye she'rhaye to: zendegi Va She're Ahmad Shamlou (The Name of all your lyrics: life and poetry of Ahmad Shamlou)*, Tehran: Sales Publications
- Rahnama, Tooraj. (1380/2002), *She're Almani dar Gharn Bistom (German poetry in twentieth century)*, Pajoohesh Zabanhaye Khareji journal, no. 11
- Shamlou, Ahmad. (1391/2013), *Majmooe Asar, (Collection of Works)*, Tehran: Negah Publications
- Shariat Kashani, Ali. (1388/2010), *Sorood Bigharari (Agitation Song)*, Tehran: Golshane Raz Publications